

(ژ) علم الحیل در دو فصل شامل قسمتی از فیزیک و علم جراثیمات
که موضوع آن فشار و موازنه مایعات است .
(س) کیمیا در سه فصل با شرح و آلات و اسباب و ادویه و مواد
آن و تدبیرات و کیفیات عمل کیمیاگران .

الفهرست

کتاب الفهرست تألیف محمد بن اسحق الندیم یکی از جالبترین
و نفیسترین آثار است که بزبان عربی نوشته شده و تا عصر کنونی ما
مانده است . نسخه‌های خطی این کتاب نادر و کم و بیش ناقص است . چاپ
فلوگل^(۱) از روی دو نسخه خطی پاریس طبع شده (و نسخه‌ای که قدیمتر
است مشتمل است بر چهار مقاله اول از مقالات ده گانه کتاب و نسخه‌ای
که تازه‌تر است گویا از روی نسخه‌های شماره ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ کتابخانه
کوپرولوزاده برای دوسلان^(۲) در قسطنطنیه استنساخ شده و مشتمل
است بر قسمت آخر کتاب (فصل پنجم مقاله پنجم بعد) ؛ دو نسخه خطی
در وین^(۳) است و هر دو نسخه ناقص و ناتمام است . يك نسخه خطی در
لیدن^(۴) است که تنها مشتمل است بر مقالات هفتم تا دهم . و نیز دو
جزء^(۵) خطی از کتاب الفهرست در لیدن موجود است . اشپرنگر^(۶)
گمان کرده است که کتاب الفهرست در واقع صورت ریز کتابهای يك
کتابخانه بزرگی بوده است به ترتیب موضوعات با انضمام شروع^(۷) ، لکن
بروکلیمان^(۸) این نظر را رد میکند .

(۱) Flügel (۲) Baron de Slane

(۳) Vienna (۴) Leyden

(۵) رجوع شود بصفحات ۱۶ تا ۱۹ مقدمه چاپ فلوگل

(۶) Sprenger (۷) Catalogue raisonné

(۸) رجوع شود بجلد اول تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلیمان صفحه ۱۴۷

بهر حال نگارنده در زبان عربی کتابی ندیده است که پایه فهرست مایه اعجاب و ستایش و در عین حال موجب تأثر و تأسف باشد .
 اعجاب و ستایش از آنرو که صاحب آن واجد کمالات و فضائل عظیم بوده و تأسف از اینکه آن همه منابع اطلاعات گرانبهایی که هنگام تحریر کتاب وجود داشته است اکثر آن بکلی از میان رفته است . مؤلفینی هستند که فقط معدودی از قطعات کوچک آثارشان در دست است و بهمان وسیله آثار امیثناسیم و مؤلف الفهرست تعداد کثیری از آثارشان را صورت میدهد که ما ندیده ایم . از آنها گذشته بسیاری مؤلفین دیگر بوده اند که اقبالشان مانند این عدّه معدود یاری نکرده و بقلم نیامده اند ، زیرا اکثر مؤلفین و نویسندگان را فقط از روی یادداشتهای الفهرست یا بیشتر بدان وسیله شناخته ایم . کلمات و عبارات تهی که در صفحات اول اکثر آثار عربی و فارسی متأخرین بمنظور بلاغت یا براعت استهلال یا رعایت معانی و بیان بکار برده شده است آن صفحات را بهر صورت مشوّه و بیقواره کرده است ، لکن مقدمه ابن الندیم با اندازه ای مختصر و مفید و سر مشق اختصار است و با عبارت پردازیهای کتب دیگر چندان متباین است و این تباین بحسب دلیلی که نمیتوانیم از ترجمه آن در اینجا خودداری کنیم (۱) :

«رب يسر برحتك النفوس اطال الله بقاءك تشرئب الي النتائج دون المقدمات و ترتاح الي الغرض المقصود دون التطوير في العبارات فلذلك اقتصرنا على هذه الكلمات في صدر كتابنا هذا اذ كانت ذات دالة على ما قصدناه في تأليفه ان شاء الله فنقول و بسنة نستعين و اياه نسأل الصلاة على جميع انبيائه و عباد المخلصين في ضاعته و لاحول و لا قوة الا بالله اعني اعضب .
 هذا فهرست كتب جميع الامم من العرب و العجم الموجود منها

(۱) یادداشت مترجم : چون خوانندگان این کتاب احتیاجی بترجمه

فارسی مقدمه ابن الندیم ندارند لذا عیناً از الفهرست نقل شده است .

بلغه العرب و قلمها فی اصناف العلوم و اخبار مصنفیها و طبقات مؤلفیها و
انسابهم و تاریخ موالیدهم و مبلغ أعمارهم و أوقات وفاتهم و أما کن بلدانهم
و مناقبهم و مثالبهم منذ ابتداء كل علم اخترع الی عصرنا هذا و هو سنة سبع
و سبعین و ثلثمائة للهجرة . « (= ۸ - ۹۸۷ میلادی)

بلافاصله بعد از این مقدمه مؤلف کتاب الفهرست میردازد بتلخیص

مندرجات کتاب بشرح ذیل :

« ما یحتوی علیه الكتاب وهو عشر مقالات

المقالة الاولى وهی ثلاثة فنون :

الفن الاول : فی وصف لغات الامم من العرب و العجم و نعوت أقلامها

و انواع خطوطها و اشكال کتاباتها :

الفن الثاني : فی اسماء كتب الشرائع المنزلة علی مذاهب المسلمین (۱)

و مذاهب اهلها .

الفن الثالث : فی لغت الكتاب الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا

من خلفه تنزیل من حکیم حمید و اسماء الكتب المصنفة فی علومه و اخبار

القراء و اسماء رواثهم و الشواذ من قرأتهم .

المقالة الثانية : وهی ثلاثة فنون فی النحویین و اللغویین :-

الفن الاول : فی ابتداء النحو و اخبار النحویین البصریین و فصحاء الاعراب

و اسماء كتبهم .

الفن الثاني : فی اخبار النحویین و اللغویین من الکوفیین و اسماء

كتبهم .

(۱) مقصود از مسلمین در اینجا یهود و نصاری و صابئین است . معنای اسلام

تسلیم بودن با اراده خداست و لفظ مسلم بمعنای وسیعتر کلمه شامل اتباع و فادار هر یک

از انبیائی است که پیروان پیغمبر اسلام قبول دارند . بدین طریق تعلیمات ابراهیم

تعلیمات اسلام بوده و بلقیس ملکه سبا همینکه تغییر مذهب داد با سلیمان پسر داود

مسلمان شدند .

الفن الثالث : فى ذكر قوم من النحويين خلطوا المنهين و أسماء كتبهم .

المقالة الثالثة : و هى ثلاثة فنون فى الاخبار و الآداب و السير و الانساب .

الفن الاول : فى اخبار الاخباريين و الرواة و النساين و اصحاب السير و الاحداث و أسماء كتبهم .

الفن الثانى : فى اخبار الملوك و الكتاب و المترسلين و عمال الخراج و اصحاب الدواوين و أسماء كتبهم .

الفن الثالث : فى اخبار الندماء و الجلساء و المغنيين و الصفاة و الصفاة و المضحكين و أسماء كتبهم .

المقالة الرابعة : و هى فنون فى الشعر و الشعراء :-

الفن الاول : فى طبقات الشعراء الجاهليين و الاسلاميين من لحق الجاهلية و صناع دواوينهم و أسماء روايتهم .

الفن الثانى : فى طبقات شعراء الاسلاميين و شعراء المحدثين الى عصرنا هذا .

المقالة الخامسة : و هى خمسة فنون فى الكلام و المتكلمين :-

الفن الاول : فى ابتداء امر الكلام و المتكلمين من المعتزلة و المرجئة و أسماء كتبهم .

الفن الثانى : فى اخبار متكلمي الشيعة و الامامية و الزيدية و غيرهم من الغلاة و الاسماعيلية و أسماء كتبهم .

الفن الثالث : فى اخبار متكلمي المجبره و الحشوية و أسماء كتبهم .

الفن الرابع : فى اخبار متكلمي الخوارج و اصنافهم و أسماء كتبهم .

الفن الخامس : فى اخبار السبح و الزهاد و العباد و المتصوفة و المتكلمين على الوسوس و الخطرات و أسماء كتبهم .

المقالة السادسة : وهي ثمانية فنون في الفقه والفقهاء والمحدثين :

الفن الاول : في اخبار مالك واصحابه واسماء كتبهم .

الفن الثاني : في اخبار ابي حنيفة النعمان واصحابه واسماء كتبهم .

الفن الثالث : في اخبار الامام الشافعي واصحابه واسماء كتبهم .

الفن الرابع : في اخبار داود واصحابه واسماء كتبهم .

الفن الخامس : في اخبار فقهاء الشيعة واسماء كتبهم .

الفن السادس : في اخبار فقهاء اصحاب الحديث والمحدثين و اسماء

كتبهم .

الفن السابع : في اخبار ابي جعفر الطبري واصحابه واسماء كتبهم .

الفن الثامن : في اخبار فقهاء الشراة واسماء كتبهم .

المقالة السابعة : وهي ثلاثة فنون في الفلسفة والعلوم القديمة :-

الفن الاول : في اخبار الفلاسفة الطبيعيين والمنطقيين واسماء كتبهم

ونقولها وشروحها والموجود منها وما ذكر ولم يوجد وما وجد ثم عدم .

الفن الثاني : في اخبار اصحاب التعاليم و المهندسين والارثماطيقين

و الموسيقيين و الحساب و المنجمين و صناعات الالات و اصحاب الحيل

والحركات .

الفن الثالث : في ابتداء الطب واخبار المتطببين من القدماء والمحدثين

واسماء كتبهم ونقولها وتفسيرها .

المقالة الثامنة : وهي ثلاثة فنون في الاسمار و الخرافات و العزائم

والسحر والشعوذة .

الفن الاول : في اخبار المسامرين و المخرفين و المصورين و اسماء

الكتب المصنفة في الاسمار و الخرافات .

الفن الثاني : في اخبار المعزمين و المشعبذين و السحرة و اسماء كتبهم .

الفن الثالث : في الكتب المصنفة في معاني شتى لا يعرف مصنفوها

ولا مؤلفوها .

المقالة التاسعة : وهي فنان في المذاهب والاعتقادات .

الفن الاول : في وصف مذاهب الحرائية الكلدانيين المعروفين في عصر نابالصابئة ومذاهب الثنوية من المثنائية والديصانية والخرمية والمرقيونية والمزدكية وغيرهم واسماء كتبهم .

الفن الثاني : في وصف المذاهب الغربية الطريقة كمذاهب الهند والصين وغيرهم من اجناس الامم .

المقالة العاشرة : تحتوي على اخبار الكيمائيين و الصنعويين من الفلاسفة القدماء والمحدثين واسماء كتبهم .

علاوه بر اين سه كتاب كتاب ديگري كه قديمتر است كتاب المعارف ابن قتيبه ميباشد (ابن قتيبه در حدود سال ۸۸۹ ميلادي وفات يافته است) . متن اين كتاب بهمت خستكي ناپذير ووستنفلد (۱) در گتينگن (۲) بسال ۱۸۵۰ ميلادي انتشار يافته است وبخوبي نشان ميدهد همه نويسندگانى كه مدعى ميشوند خوانندگان آثار آنها نسبت زياد است درباره تزيخ وترجمة احوال رجال چه اطلاعاتى بايد داشته باشند . مؤلف اين كتاب از موضوعات ذيل در كتاب خود بحث ميكند : آغاز آفرينش (مبتداً الخلق يا مبدأ الخلق) (صفحات ۶ تا ۱۰) : تاريخ مقدس و شرح مختصرى از رؤساء امتها و رهبران دينها و پيامبران (و نه تنها شاهر كسانى است كه در كتاب تورات عهد عتيق از آنها ياد شده بلكه ديگران نيز مانند هود و صالح كه در قرآن نامشان برده شده در اين فصل مورد بحث قرار گرفته اند) و مسيح (صفحات ۱۰ تا ۲۷) : تزيخ غير مذهبي و تاريخ تقسيمات نژادى بشر و اسامى مؤمنين عرب قبل از بعثت رسول كريم و انساب العرب (صفحات ۲۸ تا ۵۶) : دو دمان نبوت (۳) و اقرباء و اهل بيت و اطفال و بستگان و اسبها (۴) و تزيخ بعثت و مغزى و فتوح

Göttingen (۲) Wüstenfeld (۱)

(۳) يادداشت مترجم : « نسب اشرف الخلق » .

(۴) يادداشت مترجم : « خيبه و مراكيه » .

و رحلت پیغمبر (صفحات ۵۶ تا ۸۳)؛ اخبار خلفاء چهارگانه راشدین (صفحات ۸۳ تا ۱۰۶)؛ اخبار اولاد علی بن ابیطالب و زبیر و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و سایر متقدمین از مسلمین عالیقدر و در خاتمه صورت مختصری از منافقین (صفحات ۱۰۶ تا ۱۷۴)؛ تاریخ بنی امیه و خلفاء عباسی تا المعتمد یعنی تا زمان مؤلف (صفحات ۱۷۵ تا ۲۰۰)؛ تراجم سیاستمداران و سرداران و فرمانداران نامدار امپراطوری اسلام و یاقیان معروف (۱) (صفحات ۲۰۱ تا ۲۱۵)؛ شرح زندگانی تابعون یا جانشینان اصحاب پیغمبر (صفحات ۲۱۶ تا ۲۴۸)؛ تراجم احوال علماء اعلام و مدرسین بزرگ اسلام و مؤسسين و پیشوایان مذاهب مهم اسلامی (۲) و محدثین و قراء قرآن (۳) و نسب شناسان و مورخین (۴) و نحویین و راویان شعر و غیره (۵) و ذکر مساجد مهم و فتوحات اولیه مسلمین و سایر مسائل مربوطه و مهمترین موارد بروز طاعون (صفحات ۲۴۸ تا ۲۹۳) (۶)؛ شرح ایام بزرگ عرب (جنگهای معروف) (۷)؛ شرح زندگی کسانی که نامشان در میان عرب ضرب المثل شده است، بحث از مذاهب آنان قبل از اسلام و فرق مختلف اسلامی و وجه تسمیه پاره‌ای اقوام و امم و اینکه چگونه دارای این اسامی شده‌اند (مثلاً کردها و یهودیان) (صفحات ۲۹۳ - ۳۰۴)؛ و کتاب الملوك در باره ملوك يمن و شام (غسانیان) و حیره و ایران از زمان جمشید تا پایان سلسله ساسانیان (صفحات ۳۰۴ تا ۳۳۰).

-
- (۱) یادداشت مترجم: «المشهورون من الاشراف».
 - (۲) یادداشت مترجم: «اصحاب الراى وهم الائمة المجتهدون».
 - (۳) یادداشت مترجم: «اصحاب القراءات وقراءه الالجان».
 - (۴) یادداشت مترجم: «النسابون واصحاب الاخبار».
 - (۵) یادداشت مترجم: «رواة الشعر واصحاب الغریب والنحو».
 - (۶) یادداشت مترجم: «ذکر الطواعین و اوقاتها» . ضمناً سخن از معبوبین و بیسان و انگان و کران و غیره رفته است.
 - (۷) یادداشت مترجم: «ذکر الایام المشهوره فی الجاهلیة».

این مطالب نشان میدهد تا چه اندازه طلاب ادبیات اسلامی را اطلاعات وسیع بایستی تابوتوانند کلیه اشارات و تلمیحات راحتی در اشعار شعراء مخصوصاً سرایندگان عصر فرخنده خلافت کاملاً درک کنند و ارزش آنها را تشخیص دهند.

گذشته از اطلاعات عمومی و احاطه کامل بزبان (اعم از فارسی یا عربی) که وسیله بیان است برای اینکه دانش پتروهی بتواند از چکامه های این مثل حداعلی لذت را ببرد بایستی پاره ای معلومات فنی از جمله عروض و نحو و علم معانی و بیان و علم بدیع را بمیزان معتناهی بداند تا فوراً بتواند مجاز و تشبیه ، استعاره و کنایه ، مبالغه و مقابله یا متضاد و اقتباس یا استشهاد ، تعلیل و تجنیس و تخییل (ایهام) ، تحریف و قلب و نظائر آنها که مخصوصاً در قصائد یا مدائح هر لحظه با آن مواجه میشود تشخیص دهد و ارزش آنها درک کند و میدانیم که بیشتر شعراء متقدم ایران قسمت بزرگی از نیرو و قریحه و استعداد ذاتی خود را مصروف همین قصائد و مدائح میکردند زیرا اکثر آنها شعراء دربار بودند و برای عامه مردم شعر نمیگفتند. اشعاری در ستایش و ثنای ممدوح میسرودند و امر معاش را باتکاء سخا و کرم ولی النعمت خود تأمین میکردند. بهمین علت بسیاری از قصیده سرایان مانند عنصری و فرخی و خاقانی و انوری و ظهیر قاریابی و امثالهم که در نظر ایرانیان از بزرگترین سخنوران ایران بشمارند هرگز چنگی بدل خوانندگان اروپائی نمیزنند و او اینک مترجم نهایت استادی و مهارت را در ترجمه بکار بندد. اما چون از سخنوران حماسی مانند فردوسی یا از غزلسرایان مانند حافظ یا از گویندگان اشعار اخلاقی و حکمت آموز مانند سعدی و ناصر خسرو یا از سرایندگان اشعار عرفانی مانند عطار و جلال الدین رومی یا از هجاء نویسان مانند عبیدزاکان یا از شعراء شکاک مانند خیام سخنی بمیان آید خوانندگان اروپائی مجذوب شوند ، زیرا هر يك از شاعران مزبور بطریق مختلف و از جهتی که قدر

مشترك كليۀ بنی نوع بشر است جای خود را در همه دلها باز کنند .
با اینکه گلادوین ورو کرت و بلوخان^(۱) و سایر دانشمندان در باب
عروض و معانی و بیان زبان فارسی آثار نفیسی از خود بیادگار گذاشته‌اند
معدلك اگر دوست فقیدم گیب^(۲) آن مقدمه مفصل و استادانه را بر جلد
اول کتاب بزرگ خود درباره تاریخ شعر در عثمانی نوشته بود شاید
بتفصیل بیشتری در این موضوعات سخن میگفتم . گیب در پنجم دسامبر
۱۹۰۱ میلادی پس از يك دوره کوتاه ناخوشی در سن چهل و چهار سالگی
زود از این جهان فانی رخت بر بست و فقدان وی در عالم شرقشناسی
ضایعه‌ای چندان عظیم است که بمیزان حساب توان سنجید . تقریباً بیست
سال پیش چند هفته‌ای در لندن با هم بودیم و بتحصیل زبان فارسی و ترکی
اشتغال داشتیم . با بعضی مسلمین تحصیل کرده و هوشمند که بیشتر ایرانی
بودند و اتفاقاً در آنوقت در لندن توقف داشتند از جمله با میرزا محمدباقر
بواناتی از اهل فارس محشور بودیم . در مقدمه کتاب دیگر خود موسوم
به « یکسال در میان ایرانیان » که در لندن سال ۱۸۹۳ مسیحی منتشر
شده است سعی کرده‌ام شخصیت ویرا شرح دهم^(۳) . قریحه میرزا محمد
باقر بواناتی و قوه ابتکار او بلاشک از همه بیشتر بود . از آن تاریخ بعد
تا زمان مرگ گیب اکثر اوقات با گیب در تماس بودم و آن ساعاتی که در
دفتر گیب در لندن با وی بسر بردم از سعیدترین و سودمندترین ساعات
زندگی من بوده است .

در این چند ماه اخیر وظیفه غم انگیزی بر عهده نگارنده واگذار
گردیده و آن رسیدگی بکتاب و نسخ خطی و اوراق گیب است . فهرستی

Gladwin, Rückert, Blochmann (۱)

E. J. W Gibb, History of Ottoman Poetry, London (۲)
Luzac & Co., 1900.

A Year Amongst the Persians, (London: A. & C. (۳)
Black, 1893) .

از کتب کمیاب و نفیس که با آن جدیت و پشت کار و تفحص و تفرس از مشرق زمین بدست آورده بود باید فراهم آورم و قسمتهای چاپ نشده اثر بزرگی که عمر خود را بر آن کار وقف کرده بود باید تنظیم کنم. تنها جلد اول کتاب گیب تا کنون کسوت طبع پوشیده و نگارنده آنرا کتابی عالی یافته بود. ولی اگر بدین طریق و تا این اندازه بکنه کار او واقف نمیکشتم هرگز ازرنجی که بر خود هموار کرده و مقدار کتبی که خوانده بود آگاه نمیشدم و بفضائل علمی و نکته سنجی او پی نمیبردم و اگر بتوانم بزودی درباره شعر فارسی کتابی بپردازم که نیمی از محسنات کتاب نفیس گیب را در شعر ترکی دربر داشته باشد باید خشنود و خرسند باشم. هر کس که طالب تحصیل ادبیات اسلامی است لااقل مقدمه این کتاب بزرگ را باید بخواند.



فصل دوازدهم

نهضت‌های مذهبی این دوره

۱ - اسمعیلیان و قرمطیان یا «هفت امامیان»

روش مذهبی و سیاسی شیعه یعنی پیروان علی بن ابیطالب (ع) را قبلاً تا حدی بتفصیل بحث کرده‌ایم و گفته‌ایم بچه عللی تشیع برای ایرانیان بالاخص جالب توجه بوده است. در این فصل یکی از تحولات این مذهب را باید مورد دقت قرار دهیم و هرچه امروز اهمیت آن نسبتاً کم است لکن در تاریخ عالم اسلام تا حمله مغول در قرن سیزدهم مسیحی نقش بزرگی بازی کرده است. بنابر این ناچار در صفحات بعد مکرر باین موضوع اشاره کنیم.

اهل تشیع عموماً در تکریم و تجلیل علی بن ابیطالب (ع) و ردّ خلافت اسلاف سه گانه وی ابوبکر، عمر و عثمان، و تصدیق ولایت امامان از نسل علی (ع) متفق‌اند. امامت آل علی را از مواهب فوق‌الطبیعه الهی میدانند و معتقدند که پیشوائی امت پیغمبر (ص) از جانب خدا بائمه تفویض شده و مؤمنین باید نسبت بولایت حقه‌خاندان علی (ع) که مستقیماً از طرف خداست راسخ‌العقیده باشند نه اینکه بگویند انتخاب خلیفه باید باجماع امت صورت گیرد. اجمالاً اهل تشیع طرفدار اصل حق آسمانی در برابر اصل انتخاب طبق روش دموکراسی میباشند.

بعلاوه چنانکه قبلاً ملاحظه کردیم بیشتر شیعیان (مخصوصاً در ایران) برای دو چیز اهمیت بسیار قائل بودند: یکی اینکه بعد از علی بن ابیطالب (ع) (پسر عم پیغمبر ص) همه ائمه از ذریه فاطمه زهرا (بنت رسول الله) و از حنفاد و اعقاب مستقیم خود پیامبر بودند؛ دیگر اینکه بعد از حسین بن

علی (امام سوم) همه ائمه نسب از ساسانیان یعنی در دمان پادشاهان قدیم ایران میبردند (رجوع شود بصفحات ۱۹۵ تا ۲۰۹ همین کتاب).

فرقه‌های دیگر شیعه (کیسانیه و زیدیه (۱)) نه تنها احفاد حسن (مجتبی) برادر حسین بن علی بلکه احفاد محمد بن الحنفیه (برادر صلیب حسین از مادر دیگر) را که اولاد فاطمه زهرا و سبط مستقیم رسول نبودند (۲) با امامت میشناختند (امامان مزبور ادعای نسب از دودۀ ساسان نداشتند). این فرقه‌ها نفوذ و قدرت زیادی در هیچیک از ایالات ایران بجز طبرستان بدست نیاوردند (و چنانکه ملاحظه شد سلسله ائمه زیدیه از سال ۸۶۴ تا ۹۲۸ مسیحی تنها در طبرستان رونق داشت). بنابراین توجه بیشتری بفرق مزبور لازم نیست. توجه ما باید بیشتر معطوف بامامیه و دو شعبه بزرگ آن یعنی اثنی عشریه و سبعیه باشد. اثنی عشریه در ایران امروز شایع است و سبعیه یا اسمعیلیه با شعب مختلف آن از جمله حشاشین (که از طرف مخالفین آنها در ایران عموماً ملاحظه خوانده میشدند) در یکی از فصول بعد موضوع بحث خواهد بود. امام چهارم و ائمه بعد در هر یک از دو فرقه مزبور که از فرق مهم تشیع است از احفاد حسین بن علی بودند و چنانکه قبلاً این نکته مورد تأکید واقع شد ائمه مذکور در نظر پیروان خود بدو جهت مورد احترام بودند: یکی بنمایندگی بیت رسالت در عربستان و دیگر اینکه نژاد از دودۀ شهریاران ایران داشتند.

در مورد امام جعفر صادق نبیره حسین بن علی که در تاریخ ۱۴۸ هجری (مطابق ۷۶۵ مسیحی) رحلت یافت بین هفت امامی و دوازده امامی توافق حاصل است ولی توافق آنها در همین جا منقطع می شود.

(۱) یادداشت مترجم: حاشیه مرحوم هدایتی «زیدیه قدری مهمت زیدین

علی بن الحسین هستند که بالنتیجه از اولاد فاطمه زهرا و سبط رسول بوده».

(۲) رشیدالدین فضل الله در کتاب بزرگ خود موسوم به جامع التواریخ در

قسمتی که مربوط ب اسمعیلیه است میگوید در زمین ابومسلمه ادعای احفاد علی بخلاف

مبنی بر «شرافت نسب آنان بود زیرا از ذریه فاطمه زهرا بوده اند».

امام جعفر صادق پسر ارشد خود اسمعیل را نخست برای جانشینی خود نامزد نمود ، لکن بعد از او دلتنگ شد و حکم خود را فسخ کرد و یکی دیگر از پسران خود موسی الکاظم (هفتمین امام فرقه اثنی عشریه) را با امامت برگزید ، زیرا چنانکه بعضی اظهار میدارند اسمعیل را در حال میگساری دیده بودند (۱).

عموماً عقیده دارند که اسمعیل در حیات پدر بدرود زندگانی گفته و برای اینکه در این امر شک و شبهه‌ای پیش نیاید جسد ویرادر معرض تماشای عموم مردم گذاشتند. لکن بعض از شیعیان باین تغییر تن درندادند و نسبت با اسمعیل وفادار ماندند و گفتند امامت وی قابل نسخ نبوده است و اگر هم شرب خمر حقیقت داشته تعدی در کار بوده و مقصودی عالی در بر داشته و برای اثبات این مطلب بوده است که شرابی را که پیغمبر نهی فرموده تکبری است که بر روح مستولی شود و نظایر آن حالت پدید آید و این کلمه مجازاً استعمال شده و منظور مستی از باده کبر و عجب است و جرثومه تأویل که بعد فرقه اسمعیلیه بسط و توسعه زیادی دادند و دامنه‌ای وسیع دارد در همین نظر نهفته است . هر چند پس از مرگ اسمعیل اختلافاتی بین آنها پیدا شد ولی فرقه‌ای که نام اسمعیل را بر خود نهاد با مرگ اسمعیل از بین نرفت . بعضی گفتند اسمعیل در واقع نمرده و باز گردد . برخی دیگر مدعی شدند که چون اسمعیل در حیات پدر در گذشته است در حقیقت هرگز با امامت نرسیده و علت اینکه بدین مقام نامزد گردید این بود که امامت به فرزندش محمد برسد . بالنتیجه محمد را امام هفتم و خاتم‌الائمه و امام کامل دانند و حال آنکه عده‌ای دیگر ظاهراً اسمعیل و پسرش محمد را یکی خوانند و گویند محمد همان اسمعیل است که باز آمده یا اسمعیل در جسم محمد حلول نموده و بار دیگر ظهور کرده است .

(۱) این مسأله فی‌المثل در جامع التواریخ مذکور است .

بهر حال شاید حدس دوساسی (۱) مصاب است که تا ظهور عبداللّه بن میمون القداح در حدود سال ۲۶۰ هجری (۲) (۴-۸۷۳ مسیحی) فرقه اسمعیلیه صرفاً یکی از فرق عادی شیعه بوده و فرقی که با سایر فرق داشته این است که محمد بن اسمعیل را آخرین امام دانسته و اصل تأویل را که همین محمد یا جد او جعفر صادق مبدع و مبتکرند قائل بوده است. نبوغی که در وهله نخست این فرقه نسبتاً بی اهمیت را برانگیخت که در ظرف تقریباً چهار قرن از آنهمه قدرت و نفوذ بهره مند گردد علی القاعده سرچشمه اش از ایران بود و اگر بنخواهم بشرح آن ماجری پردازم بهتر آن باشد که کلمات دانشمندان بزرگ هلند یعنی دوخویه و دوزی را نقل کنم :

دوخویه گوید (۳) : « نفرت شدیدی که نسبت به عرب و اسلام وجود داشت سبب شد که در اواسط قرن سوم هجری عبداللّه بن میمون القداح را که شغلهش کحالی و ترادش ایرانی بود فکر و نقشه ای بنظر آید که از دو جهت شکفت بود : یکی از جهت جرأت و نبوغی که در طرح نقشه دیده میشد ، دیگر از جهت اینکه با اضمینان خاطر و قوت قلب و شدت عمل بموقع اجرا گذاشته شد . »
« نقشه این بود (۴) که غایب و مغلوب را در یک جمعیت بهم پیوند و انجمنی سری برپا سازد و برای ورود بدان انجمن درجاتی چند قائل گردد : از طرفی مردان آزاد فکر و ملحدی که

Sylvestre de Sacy, Exposé de la Religion des Druzes, (۱)
(Paris, 1838) vol. 1, p. lxxii

(۲) الفهرست ابن الندیم صفحه ۱۸۷ .

(۳) یادداشتهای دوخویه درباره قرامطه چاپ لندن ۱۸۸۶ :

M. J. de Goeje, Mémoire sur les Carmathes, Leyden, 1886.

(۴) این کلمات را دوخویه از دوزی Dozy نقل کرده است . نگاه کنید

بتاریخ مسلمین اسپانی تألیف دوزی جلد سوم صفحات ۸ پیوسته

(Histoire des Musulmans de l'Espagne).

دین را فقط وسیله‌ای برای لگام زدن بعوام الناس میدانند وارد شوند و از طرف دیگر متعصبین جمیع فرق مذهبی در آن انجمن گرد آیند تا افرادی بی ایمان بتوانند بر صاحبان ایمان سلطنت و فرمانروائی کنند و امپراطوریهای که فاتحین و کشور گشایان بنیاد گذارند بدست خود فاتحین سرنگون گردد؛ و اجمالاً برای خود حزبی تشکیل دهد که عده کثیری اعضا فشرده و مطیع و با انضباط در آن حزب تربیت شوند تا هر لحظه مقتضی باشد تاج و تخت را اگر برای خود او نگیرند لا اقل برای اولاد و احفاد او بچنگ آورند. این بود عقیده راسخ عبدالله بن میمون و این اندیشه هر چند خنده آور و شوکت و گستاخانه بود باتدبیری حیرت انگیز و مهارتی بیمانند و بصیرت و اطلاع عمیق از ضمائر و قلوب ابناء بشر جامعه عمل پوشید. « (۱)

برای رسیدن باین هدف وسائلی فراهم آوردند و اسباب چینی‌ها کردند. اگر بخوایم منصفانه از آن تمهیدات سخنی بگوئیم باید آنرا از اعمال شیطانی بخوانیم. از هر طرف به نقطه‌های ضعف مردم پرداختند: برای مردان با ایمان از پرهیزکاری و تقوی سخن گفتند و اگر نگوئیم با افراد لاابالی و بی بند و بار اجازه قانون شکنی دادند توان گفت آنرا آزاد گذاشتند. با کسانی که قوای دفاعی نیرومند داشتند از در فلسفه درآمدند و با اهل تعصب از راه عرفان و امیدواری بفضل و رحمت خداوند کریم وارد شدند. با عوام الناس از عجائب و غرائب و شگفتیها گفتگو کردند. برای یهودیان از مسیح و برای مسیحیان از روح القدس و برای مسلمین از مهدی دم زدند و برای ایرانیان و سریانیان بت پرست و لا مذهب روش فلسفی در آلهیات آوردند و این کارها را با چنان عزم راسخ و آرامش خاطر صورت دادند که مایه اعجاب ماست

(۱) در اینجا استشهاد از دوزی خاتمه مییابد و دنباله مطلب از کلمات دوخویه

و اگر میتوانستیم هدف آنرا فراموش کنیم سزاوار بود خدا علی ستایش
را نسبت بآن قائل شویم. « (۱)

تنها انتقاد من براین شرح و وصف روشنی که از دعوت اسمعیلیه
داده شد آنست که نسبت بعدهای عدالت و انصاف رعایت نگردیده و آن
عده کسانی بودند که به نیروی مساعی آنان عقائد مزبور با وجود
هزاران خطر و اشکال تعلیم داده شد. لافل صداقت و از خود گذشتگی
گروه دعاة مزبور کاملاً قابل ستایش و تحسین است. در اینجا نمیتوانم
از نقل این عبارت از کتاب رنه دوسو در باب تاریخ و مذهب نصیریان که
اخیراً یعنی در سال ۱۹۰۰ میلادی در پاریس انتشار یافت (۲) خودداری
کنم. رنه دوسو یکی از اروپائینی است که تصور میکنم نکات خوب
مربوط باین فرقه عجیب را توجه کرده است و این قبیل اروپائیان بسیار
کم و انگشت شمارند.

رنه دوسو (در صفحه ۴۹ کتاب خود) چنین گوید: ' بعضی

(۱) یادداشت مترجم: آنچه راجع باسمعیلیه نوشته شده بعقیده آقای

تقی زاده دقیق و بی خدشه نیست؛ این است نظر ایشان:

« اولاً موسی الکاظم در موقع وفات اسمعیل بیش از ۱۷ سال نداشت و محمد بن
اسمعیل خیلی در سن بزرگتر از عموی خود امام موسی بود (رجوع شود به چند سوره
جهانگشای جوینی و تعلیقات قزوینی) و حتی گفته شده عمو چهل سال بزرگتر از
برادر زاده بود. اگرچه این مبالغه است زیرا که موسی در سن ۱۲۸ و جعفر صادق
در سن ۸۰ متولد شده اند. عبدالله بن میمون القداح از اصحاب امام جعفر متوفی در
سنه ۱۴۸ بود و پدرش میمون از اصحاب امام محمد باقر و لذا وی نمیتواند در سنه ۲۰۰
ظهور کرده باشد. ایرانی بودن قداح هم معنوی نیست و در بعضی مآخذ قبایل عرب
منسوب داشته اند. تقریباً تمام آنچه دوزی و دخویه و غیره نوشته اند سست است
و اصلاً نصیریه از اسمعیلیه نیستند و در نقیص آن میتوان چند صحنه نوشت. نیرنگ
و حبله که نسبت داده اند صحیح نیست و آن جماعت مؤمن خاص بودند. بهرحال شرح
حقیقت منصب بسیار مفصل میشود و در ترجمه کتاب هم نمیتوان تصرفی کرد. »

René Dussaud, Histoire et Religion des Nosairis (۲)

(Paris, 1900).

زیاده رویها سبب شد که این عقائد در نظر مسلمین متشرع مورد نفرت واقع شود و همان زیاده رویها قطعاً باعث محکومیت آن عقائد گردید. باید دانست که اسمعیلیه بسیاری از احکام خود را از معتزله بعاریت گرفته بودند و معتزله ضمن چیزهای دیگر منکر صفات حق شدند و بطریقه تفویض و اختیار عقیده داشتند. با اینکه اسمعیلیه از این حیث از خود ابتکاری نشان ندادند چنین بنظر میرسد که داوری دانشمندان غرب درباره آنان زیاده از حد شدید بوده است. اگر این فرقه ها با هم اشتباه شوند و همه یکسره هدف تیرسز زفتش قرار گیرند، چنانکه عموماً مورد نکوهش علماء اسلام هستند، مسلماً خطاست. بنابراین از بین رفتن فاطمیه که موجب فتح و فیروزی مذهب اسمعیلیه در مصر شدند پایان دوران سعادت و نیکبختی، پایان دوران باقر و شکوه، پایان دوران گذشت و انقضای بوده است و هرگز مشرق زمین چنین دوره ای را نخواهد دید و از چنین نعمتی بار دیگر برخوردار نخواهد شد. »

در حاشیه همان صفحه همان دانشمند از روی انصاف گوید که حتی آن شعبه اسمعیلیه که حشاشین نامیده میشدند نخستین جماعتی نبودند که از حربۀ فتک استفاده کردند. حربۀ فتک که بنا گاه کشتن است و امروزه « ترور » گویند حربۀ ایست که اقلیتهای ستم کشیده و مظلوم در مقابل مظالم ظالمان و ستمکاران بکار برده اند و خود آن پیر مرد کوهستانی نیز چندان که معمولاً ویرا جلوه دهند سیه کار نبوده است (۱). ماده اشتقاق این لفظ فرنگی « Assassins » (که معنای آن حشاشین یا آدم کشان است) آن جماعت بوده و بهمان جماعت نیز اساساً اطلاق شده است.

(۱) رجوع شود بشرحی که درباره فتک از نظر علم الاخلاق در صفحات ۳۷۱ تا ۳۷۳ جلد دوم واقعه باب نوشته ام و در کمبریج سال ۱۸۹۱ میلادی چاپ شده است. The Episode of the Bab (Cambridge, 1891).

بر گردیم بموضوع عبدالله بن میمون القداح که عموماً ویرا منشأ قدرت و تشکیلات اسمعیلیه و پدر واقعی خلفاء فاطمیة مصر و غرب میدانند و رجوع کنیم بشرحی که در الفهرست درباره وی نوشته شده است زیرا قول صاحب الفهرست بر اقوال نویسندگان متأخر که کمتر از وی دقت نظر داشته‌اند اولی و ارجح است. طبق الفهرست عبدالله از اهل اهواز بوده و پدرش میمون القداح مؤسس فرقه میمونیه است که از شعب خطایبه از غلاة شیعه بوده که ائمه را مظهر خدا میدانند علی الخصوص امام ششم امام جعفر صادق پدر اسمعیل (۱). عبدالله دعوی نبوت کرد و کارهای عجیب و خارق العاده‌ای صورت داد که پیروانش اعجاز تلقی کردند. مدعی شد که بطرف العین طی الارض کند و از وقایعی که در مسافت بعیده روی دهد آگاه گردد. بگفته مؤلف الفهرست اینکار را بوسیله کبوتران قاصدی که همدستان او میفرستادند در واقع صورت میداد (۲). پس از چندی از دهکده خود به عسکر مکره انتقال یافت و در آنجا رحل اقامت افکند. از آنجا نیز مجبور شد به ساباط ابی نوح در بصره و بالاخره به سلمیه نزدیک حمص در سوریه فرار کند. در سلمیه زمینی خرید و از آنجا دعائی باظراف کوفه فرستاد. در این مکان مردی بنام حمدان بن الاشعث از اهل قس بهرام دعوت او را اجابت کرد. این شخص را بدلیل کوتاهی اندام و پاهای قرمض لقب داده بودند و یکی از مبدعین

(۱) کتب میل و نحل شهرستانی صفحات ۹۳۶ - ۹۳۸ تریه شود.

(۲) توضیح شود باصفحه ۲۳ کتب قرآنیه تألیف دوخویه - زاهدان مدین سنان

بنی که یکی از رؤساء بزرگ حشاشین سوزیه در قرن دوازدهم میلادی بود. همین ضریق از کبوتران قاصد استفاده میکرد. رجوع شود بمقاله سحر از کبوتران استیاس گپور Stanislas Guyard در مجله آسیاتی Journal Asiatique سال ۱۸۷۷ میلادی، صفحات ۳۹ و ۴۱ چاپ جداگانه آن مقاله. استفاده از کبوتران قاصد ضاهر در زمان سامانیان در قرن دهم میلادی معمول بوده است. رجوع شود به چهارمقاله ترجمه مؤلف این کتاب صفحات ۳۹ و ۳۰ چاپ جداگانه.

بزرگ این فرقه شد و اعضاء فرقه بعد بنام قرمطیان یا قرامطه معروف گردیدند و این نام بمناسبت لقب حمدان بن الاشعث که قرمط بود روی آنها گذاشته شد (۱). یکی از معاونین مهم حمدان دامادش عبدان بود که کتابهای متعددی (ظاهراً بصورت جدل) نوشته و سازمان تبلیغات را در کلبه بوجود آورد. خود حمدان در کلوازی اقامت گزید و بایکی از پسران عبدالله بن میمون القداح که در طالقان واقع در خراسان منزل داشت مکاتبه میکرد.

تقریباً در همین اوان (۲۶۱ هجری = ۸۷۴ میلادی) عبدالله بن میمون بدرود زندگی گفت. ابتدا پسرش محمد جانشین وی گردید. بعدهم احمد نامی معروف به ابوشلعلع (که بعضی او را پسر محمد و برخی دیگر برادر محمد باختلاف نوشته اند)، سپس سعید بن الحسین بن عبدالله بن میمون القداح که در تاریخ ۲۶۰ هجری در سلمیه واقع در سوریه يك سال قبل از فوت پدر بزرگ خود تولد یافته بود جای او بگرفتند. ثمرات تدابیر جاه طلبانه‌ای که اسلاف سعید مبتکر بودند و تا مرحله کمال پروراندند سرانجام نصیب سعید گردید. در سال ۲۹۷ هجری (مطابق ۹۰۹ میلادی) از ابو عبدالله داعی شنید که عقائد اسمعیلیه در دل بر بریان افریقای شمالی جای گرفته و اشتیاق و انتظار آمدن امام را دارند. پس بدانجا رفت و خود را نبیره محمد بن اسمعیل و مهدی موعود معرفی نمود و اسم ابو محمد عبیدالله را اختیار کرد و در رأس هواخواهان پرشور خود قرار گرفت و سلسله اغلبی را سرنگون ساخت

(۱) رجوع شود بیاد داشت فاضلانۀ دوخویه در بارۀ وجه اشتقاق این کلمه که بسیار مورد اختلاف است، صفحات ۱۹۹ تا ۲۰۳ کتاب وی در موضوع قرامطه M. J. de Goeje, Mémoire sur les Carmathes تغییر مذهب دادن حمدان را دوساسی کاملاً شرح داده است. رجوع شود به جلد اول کتاب وی صفحات ۱۶۶ تا ۱۷۱.

و بر قسمت اعظم افریقای شمالی غلبه یافت و شهر جدید البناى مهدیه را پایتخت خود ساخت و سلسله فاطمیه را تأسیس کرد. این سلسله را از آترو فاطمیه گویند که دعوی نسب از فاطمه زهرا بنت رسول الله داشته است. شصت سال بعد (سال ۳۵۶ هجری = ۹۶۹ مسیحی) مصر را از خاندان اخشید گرفتند و در پایان قرن دهم میلادی بیشتر سوریه در دست آنها بود. مظهر قدرت این نیروی بزرگ شیعه چهارده تن خلفاء رقیب بودند و این نیرو سرانجام بدست صلاح الدین ایوبی در سال ۵۶۷ هجری (مطابق ۱۱۷۱ میلادی) خاموش گشت.

اصالت نسب مورد ادعای فاطمیه بسیار مورد بحث واقع شده است و مدارکی که در دست است بیشتر خلاف آن ادعا را ثابت میکند. شبهه‌ای نیست که عبدالله بن میمون القداح جد واقعی آنها بوده است نه علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا. این موضوع را دو خویره (۱) با احاطه علمی و کیاست خاص خود بتفصیل مورد بحث قرار داده است و دلایل بسیاری بر رد ادعای آنها آورده است. از ادله مزبور کافی است یکی دو دلیل را که محکمتر است در اینجا نقل کنیم: خلفای عباسی و امویان قرطبه و نمایندگان خاندان علی در بغداد که بدین سمت شناخته شده بودند در دو مورد جداگانه (یکبار در سال ۲۰۲ و بار دیگر در سال ۲۴۴ هجری = ۱۰۱۲ - ۱۰۱۱ و ۳ - ۱۰۵۲ میلادی) نسبت این سلسله را بفاطمه منکر شدند. (در مورد مدعیان متعددی که دعوی نسب بخاندان علی داشتند خلفای عباسی بهیچوجه در همته معروضه بر نیاوردند زیرا بعضی از مدعیان حضرتك و قوی بودند و بیوسسته عدم صفین و سرکشی را علیه خلفای عباسی بر میفراشتند). بهازود عنده المولاه آل بویه ب وجود تعایلات شدیدی که بد تشیع داشت در سال ۳۷۰ هجری

(۱) رجوع شود به رساله قرامطه بحرین صفحات ۴ تا ۱۱۰ :

(۱ - ۹۸۰ میلادی) تحقیقاتی در اصل و نسب آنها بعمل آورد و در نتیجه تحقیقات خود طوری ناخشنود گشت که تهدید کرد اراضی متصرفی آنها را بگیرد و تمام اوراق و نوشته‌های ایشانرا فرمان داد بسوزانند . از طرف دیگر در کتب مقدس در روز صادقانه اعتراف شده است که عبدالله بن میمون القداح جد قهرمان آنها بوده است (۱) . در روز فرقه ایست که الحاکم بامر الله ششمین خلیفه فاطمی را آخرین و کاملترین مظهر خدا میداند (و این فرقه هنوز در سوریه فعالیت دارد و عده زیادی پیروان آن میباشند) . چون لب کلام و جنبه فلسفی و جهاندوستی اسمعیلیه را مورد تعمق قرار دهیم این نکته بخوبی قابل تصور است که فرمانروایان مذهبی و غیرمذهبی آنها چه از اولاد فاطمه زهرا باشند چه نباشند در نظر افراد کامل عیار آن فرقه این مطلب چندان مورد توجه و اعتنا نیست . لکن در یکی از فصول بعد خواهیم دید که از باقریچه ترین مبلغین ایشان ناصر خسرو و سخنور جهانگرد معروف است که لقب بزرگ حجج خراسان داشت و مردی بود با حرارت ، باحمیت ، صاحب طبع آتشین ، طینت پاک و ضمیر روشن ، و به اصالت نسب فاطمیان مسلماً معتقد بود . فرمانروائی فاطمیان با اینکه باقتضای زمان و مکان گاهگاه با ظلم و شدت عمل ناگزیر توأم بود بر روی هم خلفای مزبور با آزاد منشی و نکو کاری و معارف پروری حکومت کردند .

گیار (۲) گوید : « عقاید اسمعیلیه را علناً در دانشگاه‌های قاهره تدریس میکردند و در دانشگاه‌ها کتابخانه‌های بزرگی وجود داشت

(۱) رجوع شود به صفحه ۱۰ کتاب دوخویه که ذکر آن گذشت و همچنین

بکتاب دوساسی صفحات ۶۷ (بارقام رومی) و ۳۵ و ۸۷-۸۴ :

Sylvestre de Sacy, Exposé

(۲) رجوع شود به صفحات ۱۴ و ۱۵ چاپ جداگانه رساله گیار در باره

یکی از معلمین بزرگ حشاشین: Guyard, Un grand Maître des Assassins

که مردم گروه گروه بقصد استفاده از بیانات اساتید اجل بدان روی میآوردند و در آنجا اجتماع میکردند. بنای کار این فرقه بر آن بود که اشاعهٔ مذهب باید بوسیلهٔ تبلیغات باشد و نسبت بسایر ادیان نهایت گذشت و تحمل را روا میداشتند. معز (چهارمین خلیفهٔ فاطمی که از سال ۹۵۲ تا ۹۷۵ سلطنت کرد) به نصرانیان اجازه داد علناً با علماء وی بمباحثه و مجادله پردازند و کسی تا آن تاریخ چنین چیزی را نشنیده بود. اسقف معروف اشمونین موسوم به سه وروس (۱) از این اجازه استفاده کرد. معز کلیسای ویرانهٔ سن مر کوریوس (۲) را در فسطاط از محل وجوه خزانه از نو ساخت. تا آن تاریخ بمسیحیان اجازه داده نمیشد در تعمیر و تجدید بنای آن کلیسا اقدام کنند. بعضی از مسلمین متعصب سعی کردند مانع شوند و روزی که سنگ اول بنا نهاده شد شیخی در وسط شالده و پی ریزی بنا پرید و سوگند یاد کرد که حاضر است جان خود را نثار کند که کلیسا دوباره ساخته نشود. همینکه معز را از ماجری به خبر ساختند فرمان داد شیخ را زیر سنگها مدفون سازند، ولی بشفاعت خلیفهٔ بزرگک نصرانی موسوم به یفرم (۳) از قتل او چشم پدوشید (۴). اگر اسمعیلیه توانسته بود این عقیده را بنحو کامل در مصر حفظ کند در تمدن عالم اسلام مؤثر واقع میشد. بدبختانه در نتیجهٔ انتشار این

Steverus (۱)

St. Mercurius (۲)

Ephrem (۳)

(۴) گیار در این رسالهٔ خود بنویسند اشاره میکند. یکی از کتابهای

معزالدین الله خلیفهٔ فاطمی تألیف کانرمر:

Quatremère, Vie du Khaife Fatimite Moezz-i-din Allah

(مستخرج از مجلهٔ آسیائی Journal Asiatique) صفحات ۱۱۸ بعد. دوه مقاله

دفترمری در همان مجله در بارهٔ تحقیقات جدید در خصوص اسمعیلیه - دورهٔ پنجم،

مجلهٔ سوه، صفحهٔ ۴۰۴،

Defiéner, Nouvelles Recherches sur les Ismailiens.

عقیده نزدیک بود تغییر خطیری در فرقه مزبور پیش آید (۱). از طرف دیگر زیاده رویهای اسمعیلیه ایران و سوریه سبب شد که نورالدین اتابک سوریه (۱۱۴۶ تا ۱۱۷۳ میلادی) که از اتابکان مقدس و متشرع بود علیه مصر یعنی مرکز فرقه اسمعیلیه بجننگ برخیزد و پیروز و کامکار شود و سلسله فاطمیه را سرنگون سازد.

و نیز ناصر خسرو که در اواسط قرن یازدهم میلادی در عصر المستنصر هشتمین خلیفه فاطمی در قاهره بود شرح موافقی درباره اسمعیلیه نوشته است.

ناصر خسرو چنین گوید (۲): «همه از سلطان ایمن اند که هیچکس از عوافتان و غمازان نمیترسید و بر سلطان اعتماد داشتند که بر کسی ظلم نکند و بمال کسی هرگز طمع نکند و آنجا مالها دیدم از آن مردم که اگر گویم یا صفت کنم مردم عجم را آن قبول نیافتند و مال ایشانرا حد و حصر نتوانستم کرد و آن آسایش که آنجا دیدم هیچجا ندیدم و آنجا شخصی ترسا دیدم که از متمولان مصر بود. چنانکه گفتند کشتیها و مال و ملک او را قیاس نتوان کرد. غرض آنکه یکسال آب نیل وفا

(۱) در اینجا اشاره بدعاوی عجیب و غریب و نفرت انگیز الحاکم نبیره المعز است که مدعی مظاهریت والوهیت شد و یکک شعبه از اسمعیلیه که هنوز به دروز معروف اند دعوی او را پذیرفتند. این شعبه را بمناسبت نام حمزه الدروزی ایرانی که وزیر و همدست الحاکم بود دروز خوانند.

یادداشت مترجم: اسم دروز بعقیده آقای تقی زاده از حمزه نیست بلکه از رفیق اودرازی است.

(۲) رجوع شود به سفرنامه حکیم ناصر خسرو چاپ شفر که اصل فارسی با ترجمه فرانسه آن را شفر M.Ch. Schefer در پاریس بسال ۱۸۸۱ میلادی منتشر ساخته است. صفحات ۶ - ۱۵۵ ترجمه و صفحات ۵۶ تا ۵۷ متن کتاب دیده شود.

یادداشت مترجم: چون بچاپ شفر دسترسی نبود از صفحات ۷۷ و ۷۸ چاپ برلین، شرکت کاولیانی، سال ۱۳۴۱، نقل شد.

فکره و غله گران شد. وزیر سلطان این ترسارا بخواند و گفت سال نیکو نیست و بر دل سلطان جهت رعایا بار است. تو چند غله توانی بدهی خواه ببا خواه بقرض؟ ترسا گفت بسعادت سلطان و وزیر من چندان غله مهیا دارم که شش سال نان مصر (۱) بدهم. در این وقت لامحاله چندان خلق در مصر بود که آنچه در نیشابور بودند خمس ایشان بجهت بود و هر که مقدیر داند معلوم او باشد که کسی را چندان مال باید تا غله او این مقدار باشد و چه ایمن رعیتی و عادل سلطانی بود که در ایام ایشان چنین حالها باشد و چندین مالها که نه سلطان بر کسی ظلم و جور کند و نه رعیت چیزی پنهان و پوشیده دارد.

بنظر نمیرسد که ناصر خسرو قبل از مسافرت مصر و مغرب بآئین اسمعیلیه گرویده باشد و تاحدی میتوان فرض کرد که چون فاطمیه برای سایر دول در آن عصر سرمشق قابل ستایشی بودند تأثیر این مسأله در تغییر عقیده دادن ناصر خسرو چندان ناچیز نبوده است و چنانکه میدانیم ناصر خسرو تا پایان عمر طولانی خود از معتقدین با ایمان و از مبلغین پر شور اسمعیلیه بود. در دیوان ناصر خسرو اشعاری چند دیده میشود که ثابت میکنند وی با اناجیل اربعه آشنائی داشته است؛ و بلاشبهه ناصر خسرو معتقد بود که انگور را از خار مغیلاں و انجیر را از تیغ بیابان نتوان بدست آورد و چون در مقام مقایسه با اوضاع هر يك از کشورهای دیگر آن زمان نتایج و ثمراتی که از این عقیده توان حاصل نمود چندان اختلاف و مباحثه دلپذیر داشت پس چنین عقیده‌ای در بادی نظر و بهر کیفیت شایسته توجه جدی و مطالعه دقیق بوده است.

قبل از اینکه درباره این عقیده بحث کنیم لازم است در خصوص یکی از شعب اسمعیلیه که دارای نظم و ترتیب کمتری بوده و بخوبی فرقه

(۱) شاید مراد از مصر در اینجا قاهره باشد زیرا قاهره را که پایتخت مصر

است مسلمان معمولاً مصر مینامند.

اسمعیلیه اداره نشده است چیزی گفته شود. رابطه شعبه مزبور با خلفاء فاطمی با وجود تحقیقاتی که بسیاری از دانشمندان عالیمقام بالاخص دوخویه کرده اند هنوز اندکی مرموز و مجهول مانده است. در اینجا از حمدان قرمط که نام قرمطیان مأخوذ از نام اوست سخن گفته شد. رابطه قرمطیان که اتباع قرمط بودند و مرید وی عبدان (که بیش از دیگر نویسندگان اوائل دوره اسمعیلیه آثاری از وی باقی مانده است) (۱) با تاریخ ایران خیلی کمتر از فاطمیان اسمعیلیه است و دوران اقتدار آنها بسی کوتاه تر بوده است. لکن این جماعت تقریباً در مدت یکصد سال (۸۹۰ تا ۹۹۰ میلادی) در سراسر قلمرو خلفای عباسی تخم وحشت پراکنده ساختند. هنگام قیام زنگیان قرمط با سردهسته شورشیان ملاقات کرد و سعی نمود با او کنار آید ولی معلوم شد این امر امکان پذیر نیست (۲). دیری نپائید که (در سال ۸۹۲ میلادی) قدرت قرمطیان رو به افزایش گذاشت و در بغداد مایه نگرانی شدید گردید (۳). تقریباً پنجسال بعد نخستین بار مسلحانه قیام کردند و سرکوبی شدند. شورشهای دیگری نیز در سالهای ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ میلادی بر پا نمودند و دوچار همین سرنوشت گردیدند.

معدنك نه تنها در بین النهرین و خوزستان بلکه در بحرین و یمن و سوریه نیز دست از فعالیت برداشتند؛ از یک طرف آنها را در قعر زندان

(۱) رجوع شود به الفهرست صفحه ۱۸۹ آنجا که مینویسد هشت فقره از آثار ویرا مؤلف الفهرست دیده و خوانده است. اثر دیگری که در آنجا ذکر شده و نظام الملك لا اقل اسم آنرا میدانست است البلاغة السبعة است. رجوع شود به سیاست نامه چاپ شفر Schefer صفحه ۱۹۶.

(۲) رجوع شود به صفحه ۲۶ کتاب دوخویه درباره قرامطه:

M. J. de Goeje, Carmathes و همچنین به صفحه ۵۱۴ این کتاب.

(۳) رجوع شود به کتاب دوخویه در باره قرامطه صفحات ۳۱ تا ۳۲.